

آثار اقتصادی برداشت و سوء برداشت رهبران چین؛ بررسی تطبیقی دوره مائو تسه‌دانگ و دنګ شیائوپینگ

سجاد بهرامی مقدم^۱

دریافت: ۱۳۹۷/۸/۱۴ - پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۸

چکیده

با توجه به نفوذ چشمگیر مائوتسه‌دانگ و دنګ شیائوپینگ در دوره رهبریشان بر جمهوری خلق چین، باورها و نظریه‌ها و برداشت‌هایشان از محیط عینی بین‌المللی تأثیری گسترده بر زوایای مختلف حیات و رفتار سیاسی چین داشته است. این مقاله بر آثار و نتایج اقتصادی باورها و برداشت‌های مائوتسه‌دانگ و دنګ شیائوپینگ از محیط عینی بین‌المللی متمرکز است و با روش تبیینی و از چشم‌انداز رهیافت نظری، برداشت و سوبرداشت در سیاست بین‌الملل رابرت جرویس به بررسی این فرضیه پرداخته است که برداشت‌ها و سوبرداشت‌های مائوتسه‌دانگ و دنګ شیائوپینگ در دوره‌های رهبری‌شان بر جمهوری خلق چین، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی این کشور داشته است به طوری که برداشت‌های مائوتسه‌دانگ به سیاست‌های اقتصادی کمونیستی و برداشت‌های دنګ شیائوپینگ به سیاست بازگشایی و رفورم‌های اقتصادی منجر شده که آثار و نتایج متفاوت اقتصادی برای چین به بار آورده است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که برداشت‌های دنګ شیائوپینگ از محیط عینی بین‌المللی عامل تعیین‌کننده‌ای در تمرکز چین بر ارتقای استانداردهای زندگی شهروندان و ظهور اقتصادی و نظامی جمهوری خلق چین است که سبب کاهش چشمگیر فقر، افزایش ثروت، قدرت و تقویت امنیت ملی چین شده است.

واژگان کلیدی: برداشت، سوبرداشت، مائوتسه‌دانگ، دنګ شیائوپینگ، اقتصاد چین.

مقدمه

جمهوری خلق چین در ۱ اکتبر ۱۹۴۹، به‌عنوان نظامی کمونیستی تأسیس شد. از مائوتسه دانگ، چوئن لای و دنګ شیائوپینگ^۱ به‌عنوان رفقای بنیانگذار جمهوری خلق یاد می‌شود. مائوتسه دانگ اولین رهبر جمهوری خلق چین بود و دنګ شیائوپینگ از ۱۹۷۸، به‌عنوان رهبر چین، کلیه مسئولیت‌ها و وظایف مائو را عهده‌دار شد. هر دو در دوره رهبری‌شان نفوذی کلیدی و چشمگیر بر سیاست داخلی و خارجی چین داشته‌اند.

علاوه بر آن تفاوت‌های چین بویژه در زمینه دستاوردهای اقتصادی در دو دوره رهبری مائو تسه دانگ و دنګ شیائوپینگ به گونه‌ای است که می‌توان بر اساس آن تاریخ اقتصادی جمهوری خلق چین را تقسیم‌بندی کرد. بطوریکه در طول دوره رهبری مائو، اقتصاد چین بر اساس شاخص‌های کلیدی یک اقتصاد ضعیف محسوب می‌شد اما از دوره پس از مائو، چین به گونه‌ای دستخوش یک تحول اقتصادی شده است که از آن به‌عنوان اقتصادی نوظهور یاد می‌شود که در زمینه‌های مختلف اقتصادی در رتبه‌بندی نهادهای بین‌المللی جایگاه این کشور رشد چشمگیری داشته است. ضعف اقتصادی چین در دوره رهبری مائو، مقارن با رشد و بالندگی خیره‌کننده اقتصادی تایوان، هنگ‌کنگ، کره جنوبی و ژاپن بود که در همه آنها، رهبران سیاسی کلیدی‌ترین عامل در رشد و بالندگی اقتصادی بوده‌اند. دیگر اقتصادهای شکوفای آسیایی شامل سنگاپور، مالزی، اندونزی و هند نیز رهین نقش رهبران سیاسی به‌مثابه کلیدی‌ترین عامل رشد و بالندگی اقتصادی‌اند. وجه مشخصه مشترک رهبران سیاسی این دولت‌ها فارغ از شکل سیاسی حکومت‌هایشان، تمرکز این رهبران بر عملگرایی اقتصادی بوده است. به نظر می‌رسد که این گزاره‌ها درباره تأثیر مائو تسه دانگ و دنګ شیائوپینگ بر سرنوشت اقتصادی چین نیز صادق است و با توجه به نفوذ گسترده مائو تسه دانگ و دنګ شیائوپینگ نمی‌توان تحول، نتایج و دستاوردهای اقتصادی چین را در دوره رهبری‌شان بدون بررسی نقش کلیدی آنها دریافت.

در این راستا پرسش اصلی مقاله این است که چه عواملی سبب سیاست‌های متفاوت

۱. مائوتسه دانگ به‌عنوان رهبر، چوئن لای به‌عنوان نخست‌وزیر و دنګ شیائوپینگ به‌عنوان معاون نخست‌وزیر عالی‌ترین مقامات سیاسی جمهوری خلق چین در بدو تأسیس بودند، در ۱۹۷۶ ابتدا چوئن لای و سپس مائوتسه دانگ درگذشتند و دنګ شیائوپینگ که برخلاف چوئن لای در دوران رهبری مائو زندگی سیاسی پرفراز و فرودی داشت از ۱۹۷۸ رهبری چین را عهده‌دار شد.

مائوتسه دانگ و دنک شیائوپینگ در دوره رهبری شان شده است؟ در پاسخ، این فرضیه مطرح می‌شود که برداشت‌ها و باورهای متفاوت مائو تسه دانگ و دنک شیائوپینگ از محیط عینی بین‌المللی نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های آنها داشته است که آثار و نتایج متفاوت اقتصادی را برای چین به بار آورده است.

در ادامه با طرح چشم‌انداز نظری بحث با روش تبیینی به بررسی برداشت‌ها و باورهای تسه دانگ و دنک در دوره رهبری شان و چگونگی آثار و نتایج اقتصادی آن می‌پردازیم.

چارچوب تئوریک: برداشت و سوء برداشت^۱ در سیاست بین‌الملل

بقای دولت‌ها در سیستم خودیار و رقابتی بین‌المللی همواره با مخاطره روبرو است. در چنین دنیای پر مخاطره‌ای، رهبران دولت‌ها باید به درستی تصمیم‌گیری کنند، چرا که تصمیم آنها پیامدهای مهمی برای کشورشان در پی دارد و اگر تصمیماتشان صحیح نباشد نتایج بدی برای دولت‌شان به بار می‌آورد (جرویس، ۱۳۸۹: ۱۰۴). اما چرا رهبران گاهی صحیح تصمیم‌گیری نمی‌کنند؟ در پاسخ، جرویس به عوامل روانشناختی اشاره می‌کند. عواملی که می‌توانند بر درک رهبران از واقعیت تاثیر بگذارند و مانع از آن شوند که رهبران بتوانند محیط عینی و پدیده‌ها را واقعا آنگونه که هستند درک کنند، به عبارتی رهبران دچار کج‌فهمی، سوء برداشت و سوء محاسبه در مورد واقعیت‌ها می‌شوند (Jervis, 2015: 32-36).

یعنی درباره نیات و مقاصد دیگر، دولت‌ها ممکن است دچار اشتباه شوند، یا این که درباره میزان توانمندی خودشان در مقایسه با دیگر دولت‌ها دچار سوء محاسبه^۲ شوند. رهبران همچنین در مورد روندهای کلان بین‌المللی و برآورد و ارزیابی آینده نظام‌های سیاسی و اقتصادی نیز ممکن است دچار اشتباه شوند و واقعیت را بد بخوانند و با ارزیابی‌های نادرست درباره روندها و امور بین‌المللی مصائب ناگواری در نتیجه سوء قضاوت‌هایشان^۳ برای مردم‌شان رقم بزنند. جرویس باور دارد که رهبران برای آنکه قادر به اقدام و کنش باشند نیاز دارند که اقدامات دیگر بازیگران و جهت روندها و امور بین‌المللی را پیش‌بینی کنند. بر این اساس رهبران برای درک محیط بین‌المللی نظریه و باورهایی برای خودشان بسط می‌دهند و گرایش

1. Perception and Misperception
2. Miscalculation
3. Misjudgment

دارند اطلاعاتی را که از محیط عینی کسب می‌کنند با تصاویر و نظریه‌هایشان متناسب کنند. یعنی از محیط عینی چیزهایی را بفهمند که بر طبق نظریه‌هایشان و بر طبق باورهای استراتژیک‌شان، انتظارش را کشیده‌اند؛ بنابراین نظریه‌های آن‌ها و باورهای استراتژیک‌شان تأثیری تعیین‌کننده بر تفسیر آن‌ها از داده‌ها و شواهدی دارد که از محیط دریافت می‌کنند (Jervis, 2013: 157-161). مفروض اصلی این استدلال، این است که در تحلیل اطلاعات افراد تمایل دارند آنچه را مورد انتظارشان است، بر اساس باورهای پیشین، دریافت کنند. آن‌ها متمایل به پذیرش اطلاعات و داده‌هایی هستند که با باورهای پیشین‌شان، سازگار باشد. در صورت تضاد داده‌ها با باورهای پیشین، افراد غالباً باورهای پیشین را حفظ و داده‌ها را رد می‌کنند (George, 1980). بدین سان تمایل به جذب گزینشی^۱ اطلاعات امری متداول در میان رهبران به‌ویژه در شرایط بحرانی است. به بیانی دیگر می‌توان گفت تحلیل اطلاعات از سوی رهبران بیش از آنکه داده - محور^۲ باشد، نظریه - محور^۳ است (Jervis, 1976). رهبران گرایش دارند که دیدگاهی برای خودشان ایجاد کنند و آن را به روی اطلاعات جدید ببندند و با اطلاعاتی که آن‌ها را به تغییر دیدگاه‌شان فرامی‌خواند، مخالفت کنند. به عبارتی بازیگران تمایل دارند که انتظارات و نظریه‌هایی پایدار داشته باشند چراکه ضرورت اقدام در محیط بین‌المللی رهبران را ناگزیر می‌کند که درک و شناختی محکم از امور بین‌المللی داشته باشند تا قادر به تصمیم‌گیری شوند (Jervis, 2015: 44-47).

جرویس سپس این پرسش را مطرح می‌کند که بسته بودن به روی اطلاعات جدید یا باز بودن به روی آن کدام یک مخاطره آفرین است و در پاسخ بر این باور است که گرچه رهبران با اطلاعاتی مبهم و شواهدی گیج‌کننده مواجه‌اند و مجبور هستند که استنباط‌ها و تفسیرهای خودشان را داشته باشند، اما باید همواره سعی کنند که خطاهای شناختی‌شان را به حداقل برسانند. آن‌ها باید هوشیار باشند که تصمیمات‌شان غیر سوء‌گیرانه نیست چراکه تفسیرشان از داده‌ها و شواهد تلخی که دریافت می‌کنند غیرمغرضانه نیست و باید آگاه باشند که دریافت‌شان به‌طور اجتناب‌ناپذیری قویاً تحت تأثیر نظریه‌هایی است که آن‌ها درصدد هستند که صحتش را اثبات کنند (Jervis, 2017: 123-134).

1. Selective Attention
2. Data Driven
3. Theory Driven

جرویس همچنین به کلیدی‌ترین سوء برداشت‌های مشترک رهبران دولت‌ها پرداخته است از جمله این که رهبران، غالباً درباره نقش کشورشان در سیاست‌های دشمنان‌شان اغراق می‌کنند و یا این که سیاست‌های دشمنان‌شان را بیشتر از آنچه هست، منسجم و برنامه‌ریزی شده علیه خودشان درمی‌یابند. یا این که هنگامی که با رفتار ناخوشایند دیگران مواجه می‌شوند آن رفتار را نشأت گرفته از عوامل درونی آن کشور تلقی می‌کنند و نمی‌پذیرند که آن رفتار در واقع پاسخی به رفتارهای خودشان است، رهبران بر طبق نظریه‌هایی که اتخاذ می‌کنند آینده جهان را پیش‌بینی می‌کنند و سعی می‌کنند که در جهت تاریخ حرکت کنند، آنها همچنین ممکن است از تجربه‌های گذشته و تجربه‌های دیگر دولت‌ها یاد بگیرند. همچنین ممکن است به باورهایی از این قبیل برسند که ادراک‌شان از امور صحیح است و سیاست‌های آنها همیشه بهترین سیاست ممکن بوده است و خطاهایی که مرتکب شده‌اند آنقدر کم و کوچک می‌باشد که قابل چشم‌پوشی است (Jervis, 2015: 78-85).

در ادامه از چشم‌انداز نظری جرویس درباره برداشت و سوء برداشت در سیاست بین‌الملل به درک نسل اول و دوم رهبران چین از محیط عینی بین‌المللی پرداخته می‌شود. با توجه به نفوذ کلیدی و چشمگیر مائوتسه دانگ و دنگ شیائوپینگ در دوره رهبری‌شان بر جمهوری خلق چین، به نظر می‌رسد که باورهای استراتژیک و نظریه‌ها و برداشت‌هایشان از محیط عینی بین‌المللی تأثیری گسترده بر زوایای مختلف حیات و رفتار سیاسی چین داشته است. این مقاله بر آثار و نتایج باورها، نظریه‌ها و برداشت‌های مائوتسه دانگ و دنگ شیائوپینگ بر اقتصاد چین متمرکز است.

دوره نسل اول رهبران

باورها و برداشت‌های مائوتسه دانگ

مائو در ۲۶ دسامبر ۱۸۹۳ در روستای شائوشان در سیانگ تانگ در استان هونان، هنگامی که نیم قرن از آغاز سده تحقیر می‌گذشت متولد شد، نخستین سال‌های حیات مائو با کشمکش‌های قدرت‌های استعمارگر غربی و ژاپن نوظهور در چین مقارن بود. مائو در آغاز به میهن پرستان گرایش یافت که هدف بیرون راندن قدرت‌های خارجی را دنبال می‌کردند و در ۱۹۱۹ در دانشگاه پکن تحت تأثیر لی داجائو، نظریه مارکسیسم - لنینیسم، ایده انقلاب

کارگری برای رهایی خلق چین از امپریالیسم را پذیرفت و تا تابستان ۱۹۲۰، مائو به یک مارکسیست تمام‌عیار تبدیل شد که سیاست جهان را از منظر نظریه‌های مارکسیستی می‌فهمید (Yang, 1991: 22-24). نظریه‌هایی که فهم و برداشت مائو درباره امور بین‌المللی و پیش‌بینی آینده جهان را شکل داد.

مائو تسه دانگ که به «حقیقت‌لینیسیم» پی برده بود، ریشه هجوم قدرت‌های غربی و ژاپن در طول سده تحقیر به سرزمین چین را در نظریه‌های مارکسیستی از امپریالیسم و استعمار یافته بود و بر اساس این نظریه‌ها باور پیدا کرده بود که زمانه جنگ و انقلاب است و امپریالیسم به‌عنوان آخرین مرحله سرمایه‌داری، قدرت‌های غربی و در رأس آن ایالات متحده را به استعمار و استثمار جوامع جهان سوم ناگزیر کرده است و ماهیت سرمایه‌داری غرب، ریشه تجاوز قدرت‌های خارجی به چین است (Mao Tse-Tung, 1977: 64). همان‌طور که جرویس بیان می‌کند رهبران، نظریه‌هایی برای درک جهان اتخاذ می‌کنند؛ مائو نیز تحت تاثیر نظریه‌لنین درباره امپریالیسم به این باور و برداشت رسیده بود که روند غالب جهان، انقلاب است و مسیر تاریخ روابط بین‌الملل در جهت پیروزی انقلاب‌های کمونیستی است. بنابراین مائو به این باور رسیده بود که در جهت حرکت تاریخ، حزب کمونیست جمهوری خلق چین باید در درون، کشور را از وجود بقایای کاپیتالیستی منزه کند و در عرصه خارجی گسترش انقلاب‌های کمونیستی را در دستور کار قرار دهد (Mao Tse-Tung, 1975: 14). در واقع درک مائو درباره امور بین‌المللی از مارکسیسم مشتق شده بود، درکی نظریه‌محور که به باور مائو تجارب سده تحقیر موید حقیقت آن بود.

بر این اساس مائو بر این باور بود که ثروت‌اندوزی و گسترش روابط چین با دنیای سرمایه‌داری سبب نفوذ امپریالیسم و استعمار در درون چین خواهد شد و از طرفی او نگرشی منفی نسبت به سنت‌های پادشاهی میانه و تفکر کنفوسیوس که در طول سده‌های متمادی جزء عناصر و مؤلفه‌های سازنده تمدن کهن چین بودند، داشت. بر این اساس با توسل به پاسگان‌های سرخ انقلابی؛ ویرانی چهارگانه قدیمی تفکر، فرهنگ، آداب و رسوم و عادات قدیمی را در دستور کار قرار داد. این عناصر به باور مائو از ارزش‌های مخالف انقلاب کمونیستی خلق چین محسوب می‌شدند (Wang, 1987: 93-95). بر طبق مارکسیسم بود که مائو به این تفسیر رسیده بود که جهان در جهت پیروزی انقلاب جهانی کمونیسم در حرکت

است و گذر بیشتر زمان حقانیت نظام‌های کمونیستی را اثبات خواهد کرد و سرمایه‌داری لیبرال و دولت‌های امپریالیستی غربی رو به افول و فروپاشی هستند.

بدین گونه مائو که ریشه جنگ و سلطه‌جویی قدرت‌های غربی را در سرمایه‌داری لیبرال می‌دانست در صدد منزه کردن چین از هر آنچه خلوص انقلابی خلق را آلوده می‌کرد، برآمد. لذا پاسگان‌های رادیکال کمونیستی که به پاسگان سرخ انقلاب معروف بودند مسئولیت یافتند که جامعه چین را از لوٹ فعالیت‌های مختل‌کننده دشمنان انقلاب و سرمایه‌داری پاک نمایند.

هدف نهایی انقلاب همیشگی که مائو پرچم‌دار آن بود، یک چشم انداز مبهم و بیشتر شبیه به یک تعالی روحانی بود که به باور او نیروهای سرمایه‌داری و چهارگانه‌های قدیمی در جهت انحراف آن از مسیر انقلاب همیشگی در پیوند با حرکت تاریخ و انقلاب موعود کمونیستی اختلال ایجاد می‌کردند (Womack, 1982: 86-88).

نتایج اقتصادی

مائو در ۳۰ ژوئن ۱۹۴۹ در روزنامه دیکتاتوری دمکراتیک خلق نوشت که تجارب ۴۰ ساله «سون یات سن» و تجارب ۲۸ ساله حزب کمونیست به ما آموخته است که بایستی به یک طرف بپیوندیم و برای آنکه پیروز و استوار بمانیم، بایستی به یک طرف بپیوندیم و بر اساس تجارب این ۴۰ سال و بیست و هشت سال گذشته، همه چینی‌ها بدون استثنا یا می‌بایست به امپریالیسم بپیوندند و یا به سوسیالیسم و راه سومی وجود ندارد. ما با ارتجاع چیانگ کای شک که به اردوگاه امپریالیسم پیوسته بود، مخالفت نمودیم، ما همچنین مخالف کژراهه سوم هستیم (Tse-tung, 1961: 411-424). بر این اساس مائو به شوروی پیشاهنگ بزرگ انقلاب کمونیستی پیوست. استراتژی پیوستن به یک طرف در سپتامبر ۱۹۴۹ توسط برنامه مشترک کنفرانس شورای سیاسی خلق چین رسماً تصدیق شد و سپس در فوریه ۱۹۵۰ در معاهده دوستی، اتحاد و مساعدت دوجانبه چین و شوروی تجلی یافت. بر اساس این استراتژی چین تا سال‌های آخر دهه ۱۹۵۰ در همکاری با شوروی به مبارزه با اردوگاه امپریالیستی ایالات متحده پرداخت. مائو در فوریه ۱۹۵۰ به مسکو سفر نمود و معاهده سی‌ساله دوستی، اتحاد و مساعدت متقابل را با شوروی امضا نمود. بر اساس این معاهده، حدود ۳ هزار کارشناس و مشاور نظامی روسی برای بازسازی ارتش چین به این کشور وارد شدند (تقی زاده

انصاری، بهرامی مقدم، ۱۳۹۵: ۶۱-۵۹).

چین همچنین یک برنامه اقتصادی توسعه صنایع سنگین را که از برنامه‌های اقتصادی استالین الهام گرفته بود با کمک شوروی‌ها به اجرا گذاشت و به منظور پیشبرد این برنامه، مائو ۲۵ هزار کارآموز چینی را برای فراگیری امور فنی و آموزشی به شوروی اعزام نمود و حدود ۱۱ هزار نفر از کارشناسان روسی را به چین دعوت نمود تا کارخانجات صنعتی چین را با تأکید بر صنایع سنگین راه‌اندازی نمایند. شوروی بر اساس معاهده دوستی، اتحاد و مساعدت متقابل ۱۵۰ طرح برای احداث کارخانجات کامل در چین ارائه داد و در قالب کمک به برنامه صنعتی پنج‌ساله اول چین، تسهیلات چشمگیری در زمینه تولید هواپیماها، کشتی‌ها، لوازم الکترونیکی و سلاح‌های سبک در اختیار پکن قرارداد (Paul, 1983: 4).

بدین گونه در ۱۹۵۳ چین که به تازگی از دل سده طولانی تحقیر بیرون آمده بود، تحت رهبری مائو تسه دانگ انتقال از سرمایه‌داری به اقتصاد سوسیالیستی را آغاز کرد. در ۱۹۵۶، انتقال سوسیالیستی کشاورزی، صنایع سرمایه‌ای و بازرگانی تکمیل شد و مائو یک مدل اقتصادی دستوری را پس از الگوگیری از نظام استالینیستی ایجاد کرد. در ۱۹۵۸، تعاونی‌های کشاورزی با عضویت کارگران، دانش‌آموزان و رعایا در چارچوب سازوکارهایی شورایی، کنترل تولید محصولات کشاورزی را عهده‌دار شدند مائو سپس سیاست جهش بزرگ به پیش را در فاصله سال‌های ۱۹۵۹ الی ۱۹۶۱ باهدف پشت سر گذاشتن اقتصاد آمریکا و انگلستان به‌عنوان دو خصم سرمایه‌داری پیش برد. با اجرای دستور کارهای جهش بزرگ به‌پیش، اقتصاد کشور بیش از هرزمانی به کنترل حزب کمونیست درآمد؛ اما جهش بزرگ به‌پیش به قحطی در چین و مرگ ده‌ها میلیون نفر انجامید (Hamashita, 2013: 89).

در ۱۹۶۶، مائو دگرباره به ابتکاری بزرگ دست زد که پیامدهایی مخرب برای اقتصاد کشور داشت. این ابتکار، انقلاب فرهنگی بود که هدف برچیدن نفوذ بورژوازی را از درون و خارج از حزب کمونیست دنبال می‌کرد. این انقلاب فرهنگی ده سال طول کشید که در نتیجه آن میلیون‌ها نفر از چینی‌ها به کام مرگ رفتند. انقلاب فرهنگی پیامدهای مخربی برای حیات اقتصادی میلیون‌ها چینی داشت، به طوری که تخمین زده شده است، در اثر آن به‌طور متوسط از هر ۹ نفر چینی، زندگی اقتصادی یک نفر نابود شد. انقلاب فرهنگی که هدف ریشه‌کنی مخالفین درونی و شکل‌گیری جامعه ناب سوسیالیستی را دنبال می‌کرد و در صدد بود که

حزب را از تهدیدات درونی مصون کند، چین را به آستانه فروپاشی سوق داد (Yang, 1991: 126). اما این آثار مخرب سبب نمی‌شد که مائو در باورها و برداشت‌هایش بازنگری کند چرا که فهم او از امور بین‌المللی نظریه‌محور بود و داده‌های عینی و آمار و ارقامی که نشان دهنده نتایج فاجعه‌بار سیاست‌هایش در زندگی مردم بود منجر به تغییر در سیاست‌های او نشد. مائو همچنان ایمان داشت که تفسیرش از امور صحیح است و سیاست‌های درست اتخاذ کرده است و اشکالات ناچیزی نیز اگر وجود دارد به خاطر عدم اجرای تمام و کمال منویات وی است و در طول ۲۶ سال رهبری او بر چین، در کنار نتایج مثبت، زندگی چینی‌ها قویا متاثر از تلاطم بحران‌های عدیده و فاجعه‌بار اقتصادی گذشت که نتیجه باورهای مائو تسه دانگ بود.

نسل دوم رهبران

برداشت و باورهای دنگ شیائوپینگ

شیائوپینگ در ۲۲ اوت ۱۹۰۴ در ناحیه گو انگ در خانواده‌ای نسبتاً زمین‌دار در سیچوان متولد شد. تفکر اجتماعی شیائوپینگ به گونه‌ای متفاوت از تسه دانگ بسط یافت. او فعالیت‌های سیاسی را برای خط سرخ، ارگان مجمع جوانان کمونیست به همراه چوئن لای در نوجوانی آغاز کرد و در ۱۹۲۵، به‌طور رسمی به عضویت حزب کمونیست درآمد؛ اما عضویت وی در حزب کمونیست بیش از آنکه نتیجه دیدگاه‌های نظری او در خصوص مارکسیسم بوده باشد در نتیجه استنباط او در مورد رویه و موج انقلاب کمونیستی در چین بود. دنگ، هنگامی که انقلاب کمونیستی به روندی فراگیر در چین تبدیل شد به حزب کمونیست پیوست و پیوستن او به حزب کمونیست بیش از دلایل ایدئولوژیکی دلایل شخصی داشت. دنگ که در ۱۹۲۷ به شاخه چریکی فنگ یو کسین پیوسته بود، در ۱۹۳۳، روابطی نزدیک با مائو برقرار کرده و وارد نیروهای تحت رهبری او در جیانگکسی شد که هدف استقرار حکومتی مستقل در چین را دنبال می‌کرد (Deng, 1989: 14-16).

دنگ برخلاف مائو هرگز شیفته باورها و گرایش‌های فلسفی نشد بلکه به فعالیت‌های عمل‌گرایانه تمایل یافت. او دل‌بسته سنن چین بود و تحت نفوذ مائو دل‌مشغول چگونگی ادغام نظریه مارکسیسم-لنینیسم با شرایط چین شده بود و این‌که چگونه حقیقت جهان‌شمول مارکسیسم را با واقعیت‌های چین وفق دهد و شیوه ویژه مدرنیزاسیون با ویژگی‌های چینی را

محقق کند (Deng, 1978: 5).

دنگ باور داشت که سوسیالیسم حقیقی در اقتصادهای قویاً توسعه یافته محقق می‌شود و تفسیر او از مارکسیسم با تفسیر مائو متفاوت بود. دنگ باور داشت که توسعه نیروهای مولد برای نیل به مرحله سوسیالیسم امری حیاتی است و برتری نظام سوسیالیسم بر سرمایه‌داری نیز در توسعه سریع‌تر و بزرگ‌تر نیروهای تولید نشان داده می‌شود و سوسیالیسم ابزاری برای از بین بردن فقر است (Deng, 1978: 54-55).

شیائوپینگ درک و تعبیری متفاوت از مارکسیسم داشت که سبب استنباط‌ها و برداشت‌هایی متفاوت با استنباط‌ها و برداشت‌های مائو از امور بین‌المللی می‌شد. او برخلاف مائو بر این باور نبود که تاریخ در جهت جنگ‌های قریب‌الوقوع قدرت‌های امپریالیستی و پیروزی سریع انقلاب‌های کمونیستی است. شیائوپینگ بر این باور بود که روند غالب زمانه صلح و توسعه است و جنگ قدرت‌های امپریالیستی نه تنها قریب‌الوقوع نیست بلکه اجتناب‌ناپذیر نیز نیست (Deng, 1987: 66-68). شیائوپینگ در ۴ ژوئن ۱۹۸۵ در این باره اعلان داشت که تغییر مهمی در ارزیابی چین از وضعیت بین‌المللی و سیاست خارجی رخ داده است. که تغییر در درک ما از مسئله جنگ و صلح است و در گذشته ما جنگ را قریب‌الوقوع و حتمی می‌دانستیم و شماری از سیاست‌های ما تحت تأثیر این باور طراحی شده بود. از جمله توزیع جغرافیایی پروژه‌ها و پنهان کردن برخی از آن‌ها در غارها و کوهستان‌ها، اکنون پس از تجزیه و تحلیل روندهای کلان جهان و محیط پیرامون ما این دیدگاه را که مخاطره جنگ قریب‌الوقوع است تغییر داده‌ایم (Selected Work of Deng Xiaoping, Vol. 3: 131-133). این اظهارات نشان می‌دهد که شیائوپینگ بر طبق نظریه‌ای متفاوت از نظریه مائو به تفسیر امور بین‌المللی می‌پرداخت.

در همین راستا در مارس ۱۹۸۵، در گفتگو با مقامات ژاپنی دنگ اظهار کرد که صلح و توسعه، دو موضوع غالب زمانه‌اند. در ۱۹۸۷، در گزارش سیاسی به سیزدهمین کنگره ملی خلق و در گزارش موضوعات زمانه، به چهاردهمین کنگره ملی خلق در ۱۹۹۲، شیائوپینگ صلح و توسعه را دگرباره روندهای غالب محیط بین‌المللی خواند (بهرامی مقدم، ۱۳۹۱: ۸-۱۰).

شیائوپینگ بر این اساس باور داشت که چین باید تلاش برای رهبری جهان سوم را ترک

کند، چرا که در رهبری جهان سوم چیزی وجود ندارد که عاید چین شود و تلاش برای رهبری جهان سوم سبب می‌شود که چین فرصت‌ها را برای توسعه از دست بدهد. بلکه چین به دست کم نیم قرن صلح در محیط پیرامون نیاز دارد و با توجه به روندهای غالب بین‌المللی پکن می‌بایست بر ارتقای سطح معیشتی خلق چین متمرکز شود و در چهار زمینه علم و فناوری، کشاورزی، صنعت و دفاع ملی مدرنیزاسیون را پیش ببرد که به قدرتی جامع تبدیل شود. این اصول چهارگانه را چوئن لای عمیقاً عمل‌گرا در آخرین سخنرانی رسمی در ۱۹۷۶ بیان داشته بود (Evens, 1997: 92).

در حالی که در باور مائو این اصول چهارگانه مدرنیزاسیون ملی به شیوه‌ای که دنگ باور داشت کفر مطلق تلقی می‌شد و سبب انحراف انقلاب کمونیستی خلق از مسیر انقلاب جهانی کمونیسم خواهد شد. دنگ برخلاف مائو نسبت به اطلاعاتی که از محیط دریافت می‌کرد دیدگاهی نسبتاً بازتر داشت؛ او بارها در موضع‌گیری‌های رسمی اعلان می‌کرد که چین نیازمند فراگیری از دیگر کشورها است و توسعه اقتصادی چین نیز بدون دسترسی به اطلاعات اقتصادی و علم و فن‌آوری‌های جهان بیرونی امکان‌پذیر نیست، بر این اساس شیائوپینگ از آغاز رهبری در ۱۹۷۸، سیاست بازگشایی درب‌های چین به روی جهان بیرونی و تغییر تدریجی و محاسبه‌شده سیاست‌های اقتصادی مائوتسه دنگ را در دستور کار قرارداد که آثار و دستاوردهایی چشمگیر در زمینه افزایش ثروت و قدرت ملی چین رقم زده است. در ادامه به فورم‌های اقتصادی و آثار و نتایج آن ضمن تجزیه و تحلیل تفاوت‌های برداشت‌ها و باورهای دنگ شیائوپینگ نسبت به مائوتسه دنگ پرداخته می‌شود.

فورم‌های اقتصادی

در دسامبر ۱۹۷۸، در یازدهمین نشست کنگره حزب کمونیست خلق چین، رسماً اعلان شد که تمرکز آینده باید بر توسعه اقتصادی و فورم مدیریت اقتصادی باشد. از آن هنگام چین به تدریج وارد فورم‌های اقتصادی شده است که در پی آن اقتصاد چین با گذار از یک اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد بازار با نقش دولت به عنوان یک محرک قوی توسعه در زمینه‌ها و بخش‌های مختلف به طور چشمگیری رشد کرده است (Lardy, 2014: 118-122). در اولین مرحله، فورم‌های محدودی در زمینه افزایش آزادی عمل شرکت‌های اقتصادی انجام گرفت،

شرکت‌هایی که به‌طور غالب تحت سلطه حزب کمونیست بودند. موفقیت‌های اولیه، اعتماد به نفس رفورمیست‌ها را برای طرح "استراتژی سنگ گذار" که به معنای گذر محتاطانه به اقتصادی بازتر بود را افزایش داد.

از اواخر دهه ۱۹۷۰ چین خود را از آشوب انقلاب فرهنگی بیرون کشید و مردم فرصت یافتند که دگرباره وضعیت اقتصادی خود را احیا کنند، از طرفی رفورم‌های اقتصادی فرصت‌های اقتصادی را افزایش می‌داد؛ اما هنوز ایده‌های روشنی درباره چگونگی پیشبرد عملیاتی آن وجود نداشت. در نتیجه مقامات عالی‌رتبه که با شیائوپینگ توانسته بودند مائوئیست‌های رادیکال را عقب برانند، در جستجوی فراگیری از تجارب دیگر کشورها برآمدند. تنها در سال ۱۹۷۸، دوازده مقام عالی‌رتبه در سطح معاون رئیس کنگره یا بالاتر از بیش از ۱۵ کشور بازدید کردند. در طول یکی از این بازدیدها، دنگ شیائوپینگ به کیم ایل سانگ رهبر کره شمالی گفت که مقامات ما به دیگر کشورها سفر می‌کنند تا عقب‌ماندگی مان را بیشتر دریابند و بیشتر احساس کنند. در این میان پکن بیش از دیگر کشورها به نظاره الگوهای دگرگونی اقتصادهای بسته اروپای شرقی نشست که الگوهای مشابه با چین را تجربه کرده بودند (Deng, 1978).

این تجارب الهام‌بخش "ایده سوسیالیسم بازار" شد که به معنای گسترش آزادی عمل شرکت‌های اقتصادی بود. در پی آن در اواخر دهه ۱۹۷۰، سیچوان به‌عنوان ششمین استان اختیار یافت که به شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی آزادی عمل بیشتری بدهد. این روند تا ۱۹۸۰ به آزادی عمل ۶۶۰۰ شرکت و موسسه انجامید که روی هم‌رفته ۶۰ درصد از تولید صنعتی و ۷۰ درصد سود مؤسسات صنعتی کشور را به خود تخصیص داده بودند. در ماه‌های اولیه آزادسازی فعالیت این مؤسسات، آن‌ها اجازه یافتند که تولید و نیز درآمدها را افزایش بدهند. در ۱۹۸۰، شیائوپینگ به‌عنوان رهبر واقعی کمیته مرکزی، به کشاورزان سراسر کشور اجازه داد که با مسئولیت خود وارد مراودات کشاورزی شوند. دو سال پس از آن کشاورزان اجازه یافتند که مؤسسات یا شرکت‌های خصوصی تأسیس کنند و به اجاره اراضی اشتراکی بپردازند. آن‌ها از آن پس می‌توانستند در قبال اجاره‌بهای اراضی مزروعی به تولید و فروش محصولات کشاورزی برای خودشان بپردازند (Lardy, 2014: 153). در نتیجه آن، کشاورزی چین دستخوش یک دگرگونی اساسی شد و بخش کشاورزی به یکی از بخش‌های پویای

اقتصادی تبدیل شد و متعاقب آن بین سال‌های ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۵، ارزش تولیدات کشاورزی ۶۱ درصد افزایش یافت و سرانه درآمد خانوارهای روستایی از ۱۹۱ یوان به ۳۹۸ یوان رسید (Shambaugh, 1993: 18).

از طرفی رفورم در فعالیتهای شرکت‌هایی که تا پیش از آن به‌طور کامل در کنترل اقتدار سیاسی بودند، داستان طولانی اشتغال ده‌ها میلیون نیروی کار فاقد شغل را رقم زد. در ۱۹۸۰، کارگران اجازه یافتند که مؤسسات و شرکت‌های خصوصی برای خوداشتغالی‌شان راه‌اندازی کنند. این تحولات به‌صورت محاسبه‌شده و تدریجی پیش می‌رفت، به‌طوری‌که در ۱۹۸۱ حکومت از مؤسسات خصوصی حمایت می‌کرد که بیش از ۸ نفر را در اشتغال خود نداشتند، به عبارتی دولت هنوز به شرکت‌های خصوصی که می‌بایست با بیش از ۸ نیروی کار فعالیت کنند اجازه فعالیت نمی‌داد. در جولای ۱۹۸۱، شورای دولتی در زمینه اقتصاد خصوصی شهری غیرکشاورزی، به‌طور رسمی اعلان داشت که خوداشتغالی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است و از ۱۹۸۳، این گونه شرکت‌ها اجازه یافتند که بیش از ۸ نفر نیروی کار در اشتغال خود داشته باشند. در آن هنگامه مائوئیست‌های افراطی، شیائوپینگ را به انتقاد گرفتند که در پی سیاست‌های باز اقتصادی، کاپیتالیسم سراسر کشور را فرا خواهد گرفت (Glassman, 1991: 71).

درواقع این تحولات در کشوری انجام می‌گرفت که تنها چندی پیش در سال ۱۹۷۸ مالکیت خصوصی را آن‌هم در شکل بسیار محدود شناسایی کرده بود. در غیاب همگرایی بازار بین‌المللی، اکوسیستم‌های اقتصادی محلی در شکل مناطق ویژه اقتصادی تأسیس شد که به تدریج در پیوندی تنگاتنگ با بازار بین‌المللی قرار گرفتند. از دسامبر ۱۹۷۸ که سیاست گشایش درب‌ها به‌طور رسمی اعلام شده بود، گوانگ‌دونگ و فوجیان، سیاست‌های ویژه و انعطاف‌پذیرتری نسبت به بازار سرمایه‌داری بین‌المللی اتخاذ کردند. تا ۱۹۸۰ حکومت، چهار منطقه ویژه اقتصادی راه‌اندازی کرد و در ۱۹۸۴، ۴۰ شهر فقیر بندری در سواحل اقیانوس یا رودخانه‌ها و دریاها که استعداد بیشتری برای دسترسی طبیعی به جهان بیرون داشتند به تدریج به اقتصاد آزاد سوق یافتند (Knox, Agnew & Mcarthy, 2014: 65).

تحت این سیاست‌ها حکومت اجازه داد که شرکت‌های خصوصی تأسیس شده، رشد یافته و فضای بقایشان بسط یابد. دستاورد مهم استراتژی‌های تدریجی رفورم، رشد بخش‌های غیردولتی اقتصاد کشاورزی و صنعتی بود که به انباشت شمار فزاینده‌ای از مؤسسات انتفاعی

خصوصی و افزایش اندوخته مالی مشاغل خصوصی و تولید ملی کشور می‌انجامید. به طوری که تا میانه دهه ۱۹۸۰، یک سوم تولید صنعتی چین متعلق به بخش خصوصی شده بود. در نتیجه سیاست‌های رفورم، بخش نوظهور خصوصی در کنار بخش دولتی به طرز چشمگیری رشد یافت و اقتصاد چین هم‌نشینی و هم‌زیستی دو بخش خصوصی و دولتی را رقم زد.

در ۱۹۸۴، در طول دوازدهمین نشست کنگره ملی خلق، به‌طور رسمی هدف سیاست رفورم، استقرار یک "اقتصاد برنامه‌ریزی شده کالایی بر اساس مالکیت عمومی" اعلام شد که می‌بایست رفورم‌های اقتصادی را با جهت‌گیری بازار پیش ببرد (Deng, 1984: 23).

در ۱۹۸۵، تیمی که به پیشنهاد شیائوپینگ به بررسی جامع اقتصاد کشور پرداخته بود، نه تنها چالش‌های اقتصادی چین را تبیین کرد بلکه راه‌حل‌هایی بر اساس تجارب دیگر کشورها برای رویارویی با آن‌ها ارائه کرد. برنامه کلی رفورم نظام اقتصادی که در همان سال با حمایت کمسیون دولتی بازسازی نظام اقتصادی شکل گرفته بود، پیشنهادهایی دقیق برای بازبینی نظام مالیاتی، تأسیس بانک مرکزی و انتقال کامل به بازار کالایی ارائه داد. این گروه گزارشی با عنوان ایده‌هایی برای یک برنامه کلان اصلاح نظام اقتصادی ارائه کرد که پیشنهاد می‌کرد رفورم‌ها باید در دو مرحله انجام گیرند، در مرحله اول باید نظام قیمت‌ها در بازار کالایی در هماهنگی با رفورم در شرکت‌ها و مؤسسات، نظام بانکی و مالیاتی اصلاح شده و در مرحله دوم این که بازار برای فروش تولیدات گسترش داده شود و فروش دستوری کالاها برچیده شود (Glassman, 1991: 26-31).

در سپتامبر ۱۹۸۵، آکادمی علوم اجتماعی پکن در سمیناری که با همکاری بانک جهانی برگزار کرد، پیشنهادهایی برای رفورم ارائه کرد که سنگ بنای سیاست‌های گشایش اقتصادی قرار گرفت. در این سمینار، کورانی، اقتصاددان برجسته اروپای شرقی هماهنگی بازار با کنترل کلان یا اصطلاحاً کنترل غیرمستقیم بر بازار را گزینه‌ای مناسب برای کشورهای سوسیالیستی عنوان کرد. پیش از آن نیز از آغاز رفورم، چین به چنین ترکیبی از هم‌نشینی نیروی بازار و کنترل سیاسی سوق یافته بود. در سال ۱۹۸۶، کنگره حزب، برنامه توسعه چهارساله جدید را تدوین کرد که در آن بر گذار صنایع تولیدی تحت کنترل حکومت به بازار کالایی، گسترش یک نظام بازار متشکل از بازار کالایی، بازار سرمایه و بازار نیروی کار و انتقال تدریجی از

کنترل دولتی به کنترل غیرمستقیم اقتصاد تأکید شده بود (Morrison, 2012: 289). به عبارتی از میانه دهه ۱۹۸۰، استراتژی بازارهای رقابتی در بخش‌های عمده اقتصادی کشور اتخاذ شد. در پی اختلال‌های اقتصادی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ در چین به وجود آمد، مناظره اقتصادی بر سر اقتصاد دستوری یا اقتصاد کالایی به مناظره سیاسی سوسیالیسم و کاپیتالیسم بدل شد. در این میان شماری از مقامات عالی‌رتبه حزب از بازاری نمودن اقتصاد به‌عنوان تحولی مسالمت‌آمیز به سرمایه‌داری دفاع می‌کردند. آن‌ها از مالکیت خصوصی و بازار رقابتی دفاع می‌کردند؛ اما در واقع امر، مواضع آن‌ها در موقعیت بسیار دشواری قرار گرفته بود، بحران سیاسی ۱۹۸۹ تبعات مخرب اقتصادی نیز داشت. اما شیائوپینگ در جایگاه رهبری، قویاً بر گسترش سیاست رفورم اصرار نمود (Lardy, 2014: 120-124).

وی در نشست دسامبر ۱۹۹۰ کمیته مرکزی حزب، در سخنرانی که با حضور جیانگ زمین داشت، اعلان کرد شما نباید فکر کنید که اگر ما جنبه‌هایی از اقتصاد بازار را داشته باشیم به معنای راه سرمایه‌داری خواهد بود، اگر ما جنبه‌هایی از یک اقتصاد بازار نداشته باشیم نمی‌توانیم به اطلاعات دیگر کشورها دسترسی داشته باشیم. دنگ سپس در "سفر جنوب" به‌روشنی اظهار داشت که فکر نکنید هر اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده‌ای سوسیالیستی است و هر اقتصاد بازاری کاپیتالیستی. بلکه بازار می‌تواند به سوسیالیسم خدمت کند، وی تأکید کرد که هم‌اکنون در چین بازار ذیل سوسیالیسم است. در پی آن جیانگ زمین که در ادامه سنت دنگ مورد انتقاد رادیکال‌های انقلابی قرار گرفته بود در ۹ ژوئن ۱۹۹۲ در نشست مدرسه مرکزی حزب از کسانی انتقاد کرد که نقش سازنده بازار را از طریق ترغیب رقابت در میان بنگاه‌ها و پیشبرد توسعه اقتصادی کشور نادیده می‌گیرند (Mingfu, 2015: 12).

دنگ در اکتبر ۱۹۹۲ دگرباره بر مفهوم "سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی" تأکید کرد و اظهار داشت که پیشبرد سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی هدف کلان حزب خواهد بود (بنگرید به: Deng, 1985). بدین ترتیب مراکز عمده قدرت در حزب از ۱۹۷۸ بر توسعه اقتصادی کشور متمرکز شدند.

در واقع پس از شکل‌گیری جمهوری خلق چین در ۱۹۴۹ حزب کمونیست به رهبری مائو و بر اساس نظریه لنینیستی، سیستم سرمایه‌داری غرب را نظامی رو به افول تصور می‌نمود و سیاست قدرت‌های غربی را به خاطر سرشت نظام سرمایه‌داری نسبت به چین، مقابله‌جویانه

ارزیابی می‌کرد. مائو بر این باور بود که روزگار جنگ و انقلاب است و مسیر حرکت تاریخی در جهت پیروزی انقلاب‌های سوسیالیستی است (Mao, 1954: 41). این باور به سیاست چین در خصوص حمایت از جنبش‌های چپ در افریقا و همچنین مداخلات چینی‌ها در کشمکش‌های آسیای شرقی در دوره مائو مؤثر واقع شد. فراتر از آن «رهنمود مقدس» مائو در خصوص ضرورت آمادگی چین برای مقابله مسلحانه با تجاوز امپریالیسم از باور و درک وی از تحولات روزگار ناشی می‌شد. غلبه این باور برای دهه‌ها، سیاست خارجی چین را متأثر نمود. پس از درگذشت مائو با روی کار آمدن شیائوپینگ، در کی دیگر از اوضاع و امور بین‌المللی بر حکومت چین غالب شد. در واقع رفورم‌های اقتصادی که جیانگ زمین در دستور کار قرار می‌داد، در ادامه سنت دنگ بود و مقامات رادیکال حزب، جیانگ زمین را به خیانت به آرمان‌های مائو رهبر انقلاب متهم می‌کردند که سیاست‌های اقتصادی او را ترک کرده است (Baum, 1996: 16-18). در چنین اوضاعی، شیائوپینگ قویاً به حمایت از سیاست‌های اقتصادی جیانگ زمین پرداخت و در چالش با مائوئیست‌ها، بیان داشت که جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم آن گونه که لنین و مائو به تصویر کشیده‌اند تحت تسلط جنگ و انقلاب نیست؛ بنابراین ضرورتی ندارد که چین در تدارک آمادگی برای جنگی نهایی و جایگزینی سیستم بین‌المللی باشد (بهرامی مقدم، ۱۳۹۱: ۱۲).

دنگ در بازدیدی که به‌عنوان رهبری چین از شهرهای جنوبی کشور داشت؛ سخنرانی‌هایی تاریخی بیان نمود وی بیان داشت که محک صحت سیاست‌های چین نه رویه‌ها و خط‌مشی‌های پیشین که واقعیات بیرونی است. دنگ بهبود زندگی روزمره مردم و نه رهنمودهای رهبر انقلاب چین را محک ارزیابی صحت و سقم سیاست‌های داخلی و خارجی چین خواند و قویاً از این ایده دفاع نمود که واقعیات باید تعیین‌کننده سیاست‌ها باشد و نه رویه‌های گذشتگان. شیائوپینگ بیان داشت که صلح و توسعه ویژگی‌های مشخص و روندهای غالب زمانه ما هستند (Vogel, 2011: 54-57).

این درک جدید سبب پیشبرد رفورم در سیاست خارجی و اقتصاد چین شد که چین را به منزلتی جدید رهنمون ساخت. حوادث اواخر دهه ۱۹۹۰ که سبب تنش در روابط چین و غرب شد. به طرح دگرباره پرسش‌ها در مورد روند غالب امور جهانی دامن زد. در آن هنگام آثار زیادی در چین به دفاع از ضرورت آمیزش با جهان خارج تألیف شد. از جمله می‌فانگ مدیر

مرکز مطالعات ژاپن در آکادمی علوم اجتماعی پکن دست به انتشار تألیفاتی زد که به توصیف تغییرات عمیقی پرداخت که جهان به خود دیده است. او بیان داشت که جهان وارد عصر جدیدی از صلح و توسعه شده است و فرصتی فراهم شده که چین فارغ از هزینه‌های گزافی که انتظار جنگ بر توسعه ملت‌ها تحمیل می‌نماید برای رشد و شکوفایی به غرب نزدیک‌تر شود. شمار بسیاری موافق ایده‌های هی فانگ بودند و شماری نیز به مخالفت با توصیف وی از اوضاع بین‌المللی برخاستند (بهرامی مقدم، ۱۳۹۱: ۱۶-۱۲).

مخالفان، طرح ایده توسعه صلح آمیز و گشایش بیشتر روابط خارجی چین را بر پایه سوء قضاوت از امور بین‌المللی قلمداد می‌نمودند که سبب تحریف فرایند سیاست خارجی چین و اغفال افکار عمومی خواهد شد. سرانجام دیدگاه موافقان گشایش بیشتر روابط چین و جهان بیرونی غلبه یافت و جیانگ زمین در ادامه سیاست‌های اقتصادی دنگ، رفورم‌های اقتصادی را گسترش بیشتری داد (Lampton, 2014: 128).

در سامبر ۲۰۰۳ ون جیابائو در سخنرانی‌اش در دانشگاه هاروارد بیان داشت که چین یک قدرت رو به رشد متعهد به صلح است که برای بهبود شرایط زندگی مردمش، بیش از این درب‌ها را بر روی جهان بیرونی خواهد گشود. در گشایش هفدهمین کنگره حزب کمونیست، هو جین تائو بیان داشت که جهان در گیر یک دگرگونی عمیق است؛ شکوفایی و رونق اقتصادی و نه سیاست هژمونیک، روند مقاومت‌ناپذیر جهان ماست. در نتیجه سرنوشت چین به‌طور فزاینده‌ای به سرنوشت جهان پیوند خورده و سرنوشت بقیه جهان نیز به سرنوشت چین وابسته شده است. وزیر خارجه چین، یانگ جی چی، نیز در آن نشست بیان نمود که وضعیت جهان در حال دگرگونی و سازگاری است و تماس‌ها و پیوندهای بین‌المللی بیش‌ازپیش گسترش یافته است. لذا تلاش‌ها باید در جهت سازگاری، شکوفایی و رونق مشترک اقتصادی متمرکز شوند (Lardy, 2014: 34).

در اوج بحران نظام مالی بین‌المللی که به چین نیز تسری یافته بود، هو جین تائو قویاً از درستی جهت‌گیری چین در پیوند تنگاتنگ با آمریکا، اروپا و سایر بخش‌های جهان دفاع کرد. هو جین تائو در گزارشی رسمی که در ۲۰۰۹ به کنگره حزب ارائه داد دگرباره بر انتقال عمیق جهان تأکید کرد که با توجه به آن، نه تنها چین باید فعالانه به جامعه بین‌المللی ملحق شود که باید در پی توسعه مشترک و ایفای نقشی فعال‌تر در بنای جهانی سازگار باشد.

بر اساس این باور، رهبران چین، دو دهه اول قرن پیش‌رو را "فرصتی استراتژیک" برای توسعه اقتصادی یافته‌اند. این باور استراتژیک بر جهت‌گیری چین نسبت به جامعه بین‌المللی عمیقاً تأثیر گذارده است. بر این اساس در طول سال‌های گذشته در ادامه سیاست‌های اقتصادی شیائوپینگ، چین حوزه فعالیت بازار را گسترش داده است (Beijian, 2005).

این رفرم‌ها دستاوردهای عظیم اقتصادی برای چین داشته است که در ادامه بررسی می‌شوند. از ۱۹۷۸، گستره فعالیت و حوزه عمل بازارها بسط داده شده است و به‌طور تدریجی، اقتصاد چین از سیستمی که در آن حکومت نقش تعیین‌کننده‌ای در قیمت کالاها داشت به نظامی متحول شده است که در آن قیمت، عرضه و تقاضای کالاها، خدمات و عوامل تولید را نیروهای بازار تعیین می‌کنند و در این بازار یسط‌یافته، شرکت‌های خصوصی به منبع مهم تولید و صادرات تبدیل شده‌اند. به‌طوری‌که نقش مستقیم دولت در تولید محصولات کشاورزی به شرکت‌های دولتی محدود شده است که تا سال ۲۰۱۱، سهم آن‌ها از نیروی انسانی شاغل در بخش کشاورزی به ۱ درصد از این نیرو کاهش یافته است و شرکت‌های دولتی کمتر از ۳ درصد محصولات کشاورزی کشور را تولید می‌کنند و ۹۷ درصد دیگر آن تا سال ۲۰۱۱ به بخش خصوصی تعلق داشته است (Marrison, 2012: 289).

در زمینه ارزش افزوده تولیدات صنعتی در سال ۱۹۸۰ چهارپنجم از رشد ارزش افزوده تولیدات صنعتی به شرکت‌های دولتی تعلق داشت، این نسبت تا سال ۲۰۱۱ به کمتر از ۲۵٪ کاهش یافته است. در زمینه تولیدات کارخانه‌ای که ۹٪ آن در اختیار دولت بود، سهم دولت تا سال ۲۰۱۱ به کمتر از ۲٪ کاهش پیدا کرده است. در بخش مسکن و ساختمان، در سال ۱۹۸۰ مؤسسات دولتی، ۷۵٪ کل نیروی کار این بخش و تولید ۷۵٪ ارزش افزوده آن را شکل می‌دادند تا سال ۲۰۱۱، این نسبت‌ها به ترتیب به ۳۳ و ۴ درصد تقلیل یافته است. در بخش خدمات، سهم مؤسسات خصوصی از ۱ درصد در سال ۱۹۷۸ به بیش از ۵۰ درصد در سال ۲۰۰۸ رسیده است. در خصوص اشتغال، در سال ۱۹۷۸، نیرویی که در واحدهای دولتی مشغول بود، ۷۵ میلیون نفر معادل ۸۰ درصد از نیروی کار شهری کشور بود که تا سال ۲۰۱۴ به ۶۳ میلیون نفر معادل ۱۶ درصد از نیروی کار شهری کاهش پیدا کرده است. نیروی کار بخش خصوصی از ۱۵۰ هزار نفر در سال ۱۹۷۸، به ۲۵۳ میلیون نفر در سال ۲۰۱۱ رسیده است. در بخش صادرات تا میانه دهه ۱۹۹۰، هنوز مؤسسات دولتی حدود دوسوم از صادرات چین را

به خود تخصیص داده بودند تا سال ۲۰۱۳، سهم مؤسسات دولتی از صادرات کشور به کمتر از یازده درصد تقلیل یافته است و سهم مؤسسات و شرکت‌های خصوصی در بخش صادرات به بیش از ۸۹ درصد افزایش پیدا کرده است، در این میان سهم شرکت‌های خارجی مستقر در چین از صادرات این دولت از ۶۰ درصد در میانه دهه ۲۰۰۰ به کمتر از ۴۷ درصد در سال ۲۰۱۳ تنزل کرده است که به سبب رشد فزاینده مؤسسات و شرکت‌های خصوصی چینی است (Lardy, 2014: 120-126).

بدین ترتیب از ۱۹۷۸، حوزه عمل بازار بسط یافته است، به گونه‌ای که اگر اولین محرک افزایش ثروت اقتصادی کشور نباشد دست کم یکی از بزرگ‌ترین منابع رشد اقتصادی چین است. این تحول در سیاست‌های اقتصادی پیامد در گذشت مائو و روی کار آمدن شیائوپینگ بود که برداشت‌ها و باورهای متفاوتی درباره امور بین‌المللی داشت.

نتایج اقتصادی

در جریان غالب اقتصاد به لحاظ نظری این باور رایج بوده است که بازار زمانی بهترین عملکرد را دارد که دولت در مکانیزم‌های آن مداخله نکند. برخلاف این باور، نمونه چین پس از ۱۹۷۸ بیانگر نقش کلیدی دولت در توسعه اقتصادی است. از طرفی گسترش بازار، گسترش شرکت‌های خصوصی نقشی تعیین‌کننده در رشد اقتصادی و افزایش قابلیت‌های ملی چین دارد.

بر طبق گزارش‌های رسمی حکومت در سال ۲۰۱۲، بازگشت نرخ بهره‌وری سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی به طور متوسط ۱۳ درصد و نرخ بازگشت شرکت‌های دولتی در همان سال ۵ درصد بوده است. در زمینه تولید صنعتی، سهم شرکت‌ها و مؤسسات غیردولتی از تولید صنعتی تا ۲۰۱۲، به بیش از ۷۶ درصد رسیده است و سهم آن‌ها در اشتغال نیروی کار شهری به بیش از ۸۲ درصد رسیده است. در حالی که در سال ۱۹۷۸، در آغاز رفورم‌های اقتصادی، سهم شرکت‌های غیردولتی از اشتغال نیروی کار شهری کمتر از ۱ درصد بوده است. در بخش نیروی کار روستایی تا سال ۲۰۱۳، به طور ۱۰۰ درصد به شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی تعلق یافته است (Morisson, 2014: 493). این گونه گسترش بازار و توسعه حوزه فعالیت شرکت‌های غیردولتی سبب رشد چشمگیر اقتصادی کشور در زمینه‌های

مختلف شده است. رشد شرکت‌های خصوصی سبب افزایش بهره‌وری و تولید و صادرات چین به طرز چشمگیری شده است.

از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۸، چین نه تنها رغبتی برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی نداشت بلکه بشدت نگرشی منفی به این امر بر رهبری حزب که مائوتسه دانگ بر مسندش تکیه داشت، غالب بود. تا جایی که عمده سرمایه‌های خارجی که در این دوره وارد چین می‌شد به وام‌هایی مربوط شد که پکن به‌طور غالب تا سال ۱۹۶۵ از شوروی دریافت می‌کرد.

برای اولین بار در اوایل دهه ۱۹۸۰ بود که دنک شیائوپینگ برای جذب سرمایه‌های مستقیم خارجی اقدام به ابتکار مناطق ویژه اقتصادی در نوار ساحلی کشور کرد. در طول دهه ۱۹۸۰ گرچه جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی در چین رشد می‌یافت اما مجموعاً رقم چشمگیری جذب نمی‌شد. علاوه بر این روند کلی بحران سیاسی ۱۹۸۹ که سبب تنش در روابط چین و غرب شد دگرباره بر جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در چین تأثیرات مخربی بر جای گذاشت. در ۱۹۹۲، دنک شیائوپینگ در طول سفر جنوب در شانگهای و گواندونگ، مشوق‌ها و تسهیلات ویژه‌ای برای جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی مطرح کرده و به اجرا درآمد (Lardy, 2015: 21).

امروزه شرکت‌هایی که با سرمایه خارجی در چین فعالیت می‌کنند، یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین منابع تولید ثروت و اشتغال‌زایی در کشور هستند و نسبت تولید صنعتی، مالیات و صادرات و واردات از قبیل سرمایه‌گذاری خارجی، به ترتیب در سال ۲۰۰۹، به ۲۸، ۲۲ و ۵۵ رسیده است و برای حدود ۴۵ میلیون نفر شغل ایجاد کرده است. به‌طور کلی از ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۱، چین جمعاً یک تریلیون و صد و هفتاد و هفت میلیارد دلار سرمایه مستقیم خارجی را جذب کرده است و تا ۲۰۱۵ میلادی به بزرگ‌ترین جذب‌کننده سرمایه‌های خارجی تبدیل شده است (Williams, 2016: 24).

بدین گونه رشد جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، چین را تا سال ۲۰۱۵ به بزرگ‌ترین جذب‌کننده سرمایه در جهان تبدیل کرده است، برای سال‌های طولانی، ایالات متحده سالیانه بیشترین میزان و نسبت سرمایه خارجی را جذب می‌کرده است. در سال ۲۰۱۵، میزان سرمایه خارجی جذب شده در آمریکا معادل ۸۶ میلیارد دلار بوده است، این رقم هم‌زمان برای سرزمین اصلی چین ۱۳۸ میلیارد دلار بوده است (Williams, 2016: 4-6).

الگوی سرمایه‌گذاری‌های خارجی چین نشان می‌دهد که در طول دوره حیات مائو سرمایه‌گذاری‌های خارجی بسیار ناچیز و در شکل حمایت‌های به‌شدت امنیتی از برخی از متحدین اردوگاه کمونیستی انجام می‌شده است. از آغاز دوره رفورم نیز تا اواخر دهه ۱۹۹۰، حکومت بر جذب سرمایه‌های خارجی و نیز رشد سرمایه‌گذاری غیردولتی داخلی متمرکز بود و نه تنها رغبتی برای سرمایه‌گذاری خارجی نداشت، بلکه محدودیت‌هایی نیز برای ممانعت از خروج سرمایه‌های داخلی به خارج از کشور اعمال کرده بود. تا پیش از سال ۲۰۰۴، به‌طور متوسط چین سالیانه ۱ الی ۴ میلیارد دلار در خارج از مرزهایش سرمایه‌گذاری می‌کرده است. این روند از پایان سال ۲۰۰۴ دگرگون شده است. به‌طوری‌که در سال ۲۰۰۵، چینی‌ها ۱۲ میلیارد دلار در خارج از مرزهایشان سرمایه‌گذاری کردند و این رقم تنها ظرف ۵ سال تا سال ۲۰۱۰ به ۶۸٫۸ میلیارد دلار در سال افزایش یافت و از این سال به بعد چین به منبعی مهم برای سرمایه‌گذاری خارجی در جهان تبدیل شده است. در آن سال ۱۸ درصد از مجموع سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشورهای در حال توسعه از چین جذب شد و در مقیاس کلی تر جهانی سهم چین از سرمایه‌گذاری خارجی به ۴ درصد رسید. در واقع در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ الی ۲۰۱۰، حجم سرمایه‌گذاری خارجی چین بیش از ۵ برابر در سال رشد یافته بود (Hale & Long, 2011: 135-53).

میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در سال ۲۰۱۲ با ۱۷/۶ درصد رشد نسبت به سال ۲۰۱۱ میلادی به بیش از ۶۶/۵ میلیارد یورو رسید و این کشور برای نخستین بار در سال ۲۰۱۲ میلادی یکی از سه سرمایه‌گذار بزرگ خارجی در جهان تبدیل شد، در آن سال آمریکا و ژاپن اولین و دومین کشور صدرنشین در عرصه سرمایه‌گذاری خارجی بودند. چین از ۲۰۱۲ پس از آمریکا و ژاپن به بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار خارجی تبدیل شده است (Anderlini, 2014).

در زمینه صادرات تا پیش از ۱۹۷۸، تجارت خارجی چین به صادرات مواد خام معدنی و مقادیری کالای تولیدی برای موازنه در برابر واردات که اغلب شامل مایحتاج حیاتی در زمینه‌های مختلف بود، می‌شد. استراتژی اقتصادی کشور در آن دوره بر خودکفایی و خودبستگی اقتصادی استوار بود که چین را از روابط گسترده تجاری در عرصه خارجی بازمی‌داشت. پس از آغاز رفورم‌های اقتصادی، چین برای اولین بار در فاصله سال‌های ۱۹۸۰

الی ۱۹۸۳، میزان صادراتش از میزان وارداتی که داشت پیشی گرفت. تا پایان دهه ۱۹۸۰، تجارت خارجی چین گرچه به نسبت دهه‌های بعدی با روندی کندتر اما به‌طور قابل ملاحظه‌ای رشد کرد و در آخرین سال دهه ۱۹۸۰، حجم تجارت خارجی این کشور به ۱۱۵,۴ میلیارد دلار رسید که برابر با ۲۴ درصد از تولید ناخالص داخلی و ۳ درصد از کل تجارت سالیانه جهانی می‌شد. بدین ترتیب جایگاه چین در رتبه‌بندی تجارت بین‌المللی از ۳۲ به ۱۶ ارتقا یافته و در نهایت تا اولین سال‌های دومین دهه قرن جدید، چین رتبه اول و جایگاه بزرگ‌ترین دولت را در عرصه تجارت جهانی کسب کرده است (Lardy, 2015: 36-38).

در سال ۱۹۷۷، سهم چین از تجارت جهان معادل ۰,۶ درصد بود که تا سال ۲۰۰۳ به ۰,۶٪ افزایش یافت. هنگامی که پکن در ۱۹۷۸ رفورم‌های اقتصادی را از سر می‌گرفت حدود سی دولت سهم‌شان از تجارت جهان بیش از سهم چین بود. تا سال ۲۰۰۴ چین پس از آمریکا و آلمان به بزرگ‌ترین دولت تاجر تبدیل شد و در سال ۲۰۱۲، در زمینه صادرات و واردات به بزرگ‌ترین صادرکننده و واردکننده در جهان تبدیل شد و در این زمینه جایگاهی را کسب کرد که برای بیش از شش دهه به ایالات متحده تعلق داشته است (Maher, 2016).

به‌طور میانگین، تجارت خارجی چین از سال ۱۹۷۸ به بعد ۱۷ درصد رشد سالیانه را تجربه کرده است. در سال ۱۹۷۸، هنگامی که پکن برای اولین بار پس از تأسیس جمهوری خلق، سیاست رفورم و گشایش درب‌ها را اتخاذ کرد، صادرات بازرگانی چین، حدود ۹,۸ میلیارد دلار بود، واردات بازرگانی‌اش نیز در آن سال ۱۰,۹ میلیارد دلار اعلام شد، یعنی مجموع تجارت خارجی این کشور معادل ۲۰,۶ میلیارد دلار بود که چین را در رتبه‌بندی جهانی در جایگاه سی و دوم قرار می‌داد (Fung, 1998).

این ارقام به ترتیب تا سال ۲۰۱۱ به ۱,۹۰ تریلیون دلار و ۱,۷۴ تریلیون دلار افزایش یافت. در سال ۲۰۱۰، تجارت کالای چین به ۳ تریلیون دلار رسید که نشانگر رشد ۱۴۳ برابری نسبت به سال ۱۹۷۸ بود. در واقع در طول سه دهه گذشته آزادسازی و گسترش تجاری به‌عنوان نیروی ضروری سبب توسعه و انتقال چشمگیر چین به قدرتی تجاری شده است. از سال ۲۰۰۱ که چین به سازمان تجارت جهانی پیوست، تجارت خارجی چین رشد فزاینده‌تری به خود گرفته است (Tong and Zheng, 2008). در مجموع تا سال ۲۰۱۱ چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری ۱۲۴ کشور از کشورهای جهان تبدیل شده است.

در زمینه تولید ناخالص داخلی از ۱۹۷۹ تولید ناخالص ملی چین با میانگین سالیانه ۱۰ درصد رشد کرده و به طور چشمگیری بر سهم چین از تولید ناخالص جهانی افزوده شده است. در سال ۱۹۹۲، از مجموع ۲۲٫۸ تریلیون دلار تولید ناخالص جهان، ۲ درصد آن متعلق به چین بوده است این نسبت به ۱۵ درصد از مجموع ۷۴٫۶ تریلیون دلاری تولید ناخالص جهان در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته که در مقایسه با کاهش نسبی سهم ژاپن و آمریکا به عنوان مهم ترین رقبای منطقه‌ای و جهانی چین، ارزش استراتژیک افزایش تولید ناخالص ملی چین آشکارتر می‌شود (Santasombat, 2015: 137).

در زمینه سرانه ناخالص ملی به طور کلی در قرن نوزدهم دولت‌های موفق اروپای غربی به ۷۰ سال زمان نیاز داشتند که درآمد سرانه ملی خود را دو برابر کنند. در قرن بیستم برخی از موفق ترین دولت‌ها در طول ۳۵ سال توانستند که درآمد سرانه ملی خود را دو برابر کنند. چین گرچه بر اساس این شاخص جزو کشورهای ثروتمند شمرده نمی‌شود اما توانسته است در طول تنها ۱۰ سال یعنی از ۱۹۷۸ الی ۱۹۸۸ درآمد سرانه ملی خود را دو برابر کند (Davin and Whith, 2014: 56-58). میانگین درآمد سرانه چینی‌ها در سال ۲۰۱۲، ۶/۹۶۰ دلار بوده است که برابر با ۱۷/۸ درصد از درآمد سرانه ژاپنی‌ها و ۱۳/۱ درصد درآمد سرانه آمریکایی‌ها بوده است. سرانه ملی چینی‌ها در مناطق توسعه یافته تر کشور که عمدتاً در کرانه‌های ساحلی واقع هستند بیشتر است. برای نمونه تیانجین، پکن و شانگهای که پرجمعیت ترین شهرهای کشور هستند هر سه در ۲۰۱۴ سرانه‌ای بیش از ۱۶۰۰۰ دلار برای هر نفر از تولید ناخالص داخلی داشته‌اند (Pantsov, 2015: 81).

بر این اساس تمرکز پکن بر کنترل تورم و توسعه و مدرنیزاسیون اقتصادی نیمه غربی کشور در سال‌های پیش رو به طور فزاینده‌ای بر سرانه ثروت اقتصادی چینی‌ها خواهد افزود. برآورد می‌شود که با تداوم این روند تا ۲۰۳۰ درآمد سرانه چینی‌ها سه برابر شود و تا ۲۰۵۰ سرانه تولید ناخالص ملی چین از سرانه تولید ناخالص ملی آمریکا پیشی گیرد. از دیگر شاخص‌های رشد اقتصادی چین نرخ تورم نسبتاً پایین در این کشور است، به گونه‌ای که به ترتیب در سال‌های ۲۰۱۲، ۲۰۱۳، ۲۰۱۴ و ژوئن ۲۰۱۵ متوسط نرخ تورم در این کشور ۲/۷، ۲/۶، ۲/۲ و ۳/۱ درصد بوده است که در استان‌های مختلف همانند نرخ رشد اقتصادی، متفاوت بوده است. برای نمونه در ژوئن ۲۰۱۵، نرخ تورم در کینگ‌های ۲/۸، در شانگهای ۲/۴ و در

لیاتونینگ ۱. درصد بوده است. علاوه بر این نرخ رشد اقتصادی چین در مناطق مختلف جغرافیایی و هم‌چنین بخش‌های مختلف اقتصادی متفاوت است (تقی زاده انصاری، بهرامی مقدم، ۱۳۹۵: ۸۶-۸۴).

رفورم‌های اقتصادی در بخش‌های تجاری و سرمایه‌گذاری، مشوق‌های سرمایه‌گذاری در زمینه‌های مختلف اقتصادی را برای شرکت‌های خارجی و شرکت‌های خصوصی نوظهور داخلی افزایش داده است و از دهه ۱۹۹۰ سرمایه‌ها در درون چین رشد فزاینده‌ای یافته است به گونه‌ای که یکی از حیاتی‌ترین منابع رشد اقتصادی چین، سرمایه‌های خارجی و سرمایه‌های بخش خصوصی داخلی بوده است، برآورد می‌شود که ۴۴۵۲۴۴ شرکت و موسسه خصوصی خارجی در چین مشغول سرمایه‌گذاری هستند و در سال ۲۰۱۰، ۵۵۲۰۰۰۰۰ نفر از چینی‌ها در این مؤسسات و شرکت‌های خارجی مشغول به کار بوده‌اند. برخلاف دوره مائو در طول چهار دهه گذشته تلاش عمل‌گرایانه حکومت برای ارتقای سطح زندگی مردم با استفاده از فرصت‌های محیط بیرونی در جذب سرمایه‌های خارجی نقشی مؤثر بازی کرده است (Hammer, 2014: 54). براین اساس، اقتصاد چین در زمینه‌های مختلف پس از تغییر از سیاست‌های مائو تسه دانگ، تحت رهبری دنگ شیائوپینگ و رهبران پس از شیائوپینگ که سنت اصلاحات اقتصادی را ضمن حفظ ثبات سیاسی ادامه دادند به طرز خیره‌کننده‌ای رشد یافته است.

نتیجه‌گیری

اقتصاد چین در طول چهل سال گذشته برخلاف دوره بیست و شش ساله رهبری مائو نتایج مثبت چشمگیری را رقم زده است. برخی به فرهنگ سخت‌کوشی برخی به عوامل جغرافیایی یا منابع مادی و سرمایه‌های انسانی و برخی نیز به شکل دمکراتیک یا غیردمکراتیک بودن حکومت، سوءمدیریت و متغیرهایی از این قبیل به عنوان عوامل تعیین‌کننده بالندگی اقتصادی جوامع اشاره می‌کنند، همانگونه که تشریح شد، اقتصاد چین در دوره بیست و شش ساله رهبری مائو فاجعه‌بار بود. پس از درگذشت مائو و به قدرت رسیدن شیائوپینگ به عنوان رهبر چین، ساختار نظام سیاسی چین، جغرافیا، منابع مادی و انسانی، فرهنگ و مردم چین همان‌هایی هستند که در دوره مائو تسه دانگ بود. تنها چیزی که تغییر کرد درگذشت شخص مائو و

جایگزین شدن او با شخص شیائوپینگ بود که به خوبی عاملیت سیاست رهبران را در رقم زدن فاجعه‌های اقتصادی یا رشد و بالندگی اقتصادی در چین نشان می‌دهد. به عبارتی سوءمدیریت منابع و ناکارآمدی‌های دوره مائو که سبب بحران‌های هولناک اقتصادی و فروپاشی زندگی شمار فراوانی از خانوارهای چین می‌شد خود معلول سیاست‌ها و پارادایمی بود که قویا متأثر از باورها و برداشت‌های مائو از امور بین‌المللی و ایمانش در مورد آینده جهان و مسیر حرکت تاریخ در جهت فروپاشی سرمایه‌داری لیبرال و پیروزی انقلاب جهانی کمونیستی نشأت می‌گرفت.

مائو بر اساس تجارب چین در سده تحقیر و درکی که از تاریخ بین‌المللی داشت و همچنین پیشینه زندگی و تحصیلات فردی به لنینیسم گرایش یافته بود و نظریه لنینیستی مارکسیستی را با تغییراتی که بر اساس باورهای خود در آن ایجاد کرده بود نظریه‌ای صحیح برای درک و پیش‌بینی جهت تحولات در محیط عینی بین‌المللی می‌دانست و از آنجا که درکی نظریه‌محور و مشتق شده از مارکسیسم از امور بی‌المللی داشت، داده، اعداد و ارقامی که نتایج هولناک باورهایش بر زندگی اقتصادی مردم چین بود نمی‌توانست به بازنگری در تفکر استراتژیک او منجر شود.

از سال ۱۹۷۸ که شیائوپینگ به رهبری رسید، درکی دیگر از امور بر حزب غالب شد. شیائوپینگ با توجه به درک متفاوتی که داشت از طرفی باورهای مائو را در مورد امور بین‌المللی مورد بازبینی قرار می‌داد و از طرفی نیز سیاست‌های تعدیل اقتصادی و به طور مشخص آزادسازی به شیوه‌ای که گورباچف در شوروی دنبال کرد را تقبیح می‌نمود. برخلاف مائو که انقلاب را به تقلای سیاسی و مبارزه طبقاتی معطوف می‌دانست، شیائوپینگ درکی عمیقاً اقتصادی از انقلاب سوسیالیستی داشت و بر این باور بود که انقلاب چین می‌بایست نیروهای تولید را آزاد نماید و گسترش نیروهای مولد اقتصادی اقدامی انقلابی در جهت نیل به سوسیالیسم است. چرا که سوسیالیسم در چین توسعه یافته به لحاظ اقتصادی است که می‌تواند محقق شود. بنابراین در حالی که مائو بر تداوم همیشگی انقلاب، حفاظت از عدم انحراف انقلاب از مسیر نیل به انقلاب جهانی کمونیسم و نبرد طبقاتی تاکید کرده بود، شیائوپینگ بر آزادسازی نیروهای مولد اقتصادی، تمرکز بر توسعه اقتصادی و حفظ ثبات اجتماعی و سیاسی چین در درون و در روابط خارجی به مثابه ضرورت‌هایی برای توسعه

اقتصادی کشور تاکید نمود. دنگ شیائوپینگ ضمن آنکه مائو را رهبری بزرگ می‌خواند اما از برخی اشتباهاتش انتقاد می‌کرد که آثار ناخوشایندی بر اقتصاد چین داشته است. شیائوپینگ اشتباه مائو را عدم توجه به رهاسازی نیروهای مولد اقتصادی برای تحقق سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی می‌دانست. بر این اساس شیائوپینگ تغییر تدریجی سیاست‌های اقتصادی مائوتسه دنگ را در جهت آزادسازی نیروهای مولد اقتصادی در دستور کار قرار داد و سیاست بازگشایی درب‌ها را جایگزین سیاست درب‌های بسته کرد که در نتیجه آن اقتصاد چین از ۱۹۷۸ الی ۲۰۱۵ با نرخ متوسط ۱۰ درصد رشد یافته است و سهم چین از تولید ناخالص سالیانه جهان از کمتر از ۲ درصد در ۱۹۹۰ به ۱۵ درصد تا سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است و مطابق گزارش سازمان ملل متحد نرخ فقر از ۸۴٪ جمعیت با درآمد روزانه کمتر از یک دلار و بیست و پنج سنت در سال ۱۹۸۱ به ۱۶٪ در سال ۲۰۰۵ کاهش یافته است. در مقایسه با آن، نرخ فقر در هند از ۶۰ درصد در سال ۱۹۸۱ به ۴۲ درصد در سال ۲۰۰۵ کاهش یافته است، این دستاوردهای چین در قیاس با دستاوردهای انتقال شوروی به اقتصاد بازار به مراتب موفقیت‌آمیزتر است به عبارتی ناکامی‌های مائو در اقتصاد به معنای تایید سیاست‌های فاجعه‌بار تعدیل ساختاری و سیاست‌های گورباچف در شوروی نیست.

منابع

الف - فارسی

- تقی زاده انصاری، محمد، بهرامی مقدم، سجاد، (۱۳۹۵)، چین، همسایگان و قدرت‌های بزرگ، تهران: انتشارات سخنوران.
- جرویس، رابرت، (۱۳۸۹)، *ماریپیج صعودی ناامنی بین‌المللی در دیدگاه‌هایی درباره سیاست جهان*، ریچارد لیتل و مایکل اسمیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

ب - انگلیسی

- Anderlini, J, (2014), "China Foresees Outbound Investments", *Financial Times*, 9 December.
- Barnett, D, (2015), *China After Mao*, Princeton University Press.
- Davin, D, and Harris's-White, B, (2014), *China-India; Pathways of Economic and Social Development*, Oxford University Press.
- Deng, X, (1984), *Selected Works of Deng Xiaoping, 1975-1982*, Vol, 2, China Books & Periodicals.
- Deng, X, (1978), "Speech at the Opening Ceremony of the National Conference on Science", *P, s, D, Online (Ed.)*, *Selected Works of Deng Xiaoping 2*.
- Deng, X, (1979), "Uphold the Four Cardinal Principles", *Selected Works of Deng Xiaoping 2*.
- Deng, X, (1985), *Build Socialism with Chinese Characteristics*, Foreign Languages Press.
- Deng, X, (1987), *Fundamental Issues in Present-Day China*, Foreign Languages Press.
- Deng, Z, (1989), *Studies on Deng Xiaoping's Philosophical Thought*, Nan Zhou: Gann Su People's Press.
- Derik, A, (2014), "Mao Zedong Thought and the Third World/Global South", *Interventions*, Vol. 16, No. 2.

- Evans, R, (1997), *Deng Xiaoping and the Making of Modern China*, Penguin Group USA.
- Gregor, J, (2014), “*Mao Zedong Thought*”, *Marxism and the Making of China*, Palgrave Macmillan US Press.
- Jervis, R, (1978), “Cooperation Under the Security Dilemma”, *World Politics*, Vol, 30, No, 2.
- Jervis, R, (2013), “Do Leaders Matter and How Would We Know?”, *Security Studies*, Vol. 22, No. 2.
- Jervis, R, (2015), *Perception and Misperception in International Politics*, Princeton University Press.
- Jervis, R, (2017), *How Statesmen Think: The Psychology of International Politics*, Princeton University Press.
- Jervis, R, (2015), “Socialization, Revolutionary States and Domestic Politics”, *International Politics*, Vol. 52, No. 5.
- Kau, M, Susan M, and Michael Ying-mao Kau, (2016), *China in the Era of Deng Xiaoping: A Decade of Reform: A Decade of Reform*, Routledge.
- Kim, S, (2018), *China and the World: Chinese Foreign Policy Faces the New Millennium*, Routledge.
- Lampton, M, (2014), *Following the Leader: Ruling China, from Deng Xiaoping to Xi Jinping*, University of California Press.
- Lardy, N, (2014), *Markets over Mao: The Rise of Private Business in China*, Columbia University Press.
- Lardy, N, (2015), “China’s Economic Reforms and Growth Prospects”, *China Economic Journal*, Vol. 8, No. 2.
- Lardy, R, (2015), “Author’s Response: China Has Grown Because It Has Grown More Capitalist”, *Asia Policy*, Vol. 20, No 1.
- Mao, T, Zedong M, (1977), *Selected Works of Mao Tsetung: Vol V*, Foreign Languages Press.

- Mao, Z, (1954), *Problems of War and Strategy*, Foreign Languages Press.
- Mao, Z, (1974), *Chairman Mao Talks to the People: Talks and letters, 1956-1971*, Ed, Stuart Schram, Pantheon Books.
- Mao, Z, (1975), *Selected Works of Mao Zedong*, Foreign Language Press.
- Morrison, Z, (2018), *China's Economic Rise: History, Trends, Challenges, and Implications for the United States, Current Politics and Economics of Northern and Western Asia*, Vol. 23, No. 4.
- Morrison, M, (2012), "China's Economic Conditions", *Current Politics and Economics of Northern and Western Asia*, Vol. 21, No. 4.
- Morrison, M, (2014), "China's Economic Rise: History, Trends, Challenges, and Implications for the United States", *Current Politics and Economics of Northern and Western Asia*, Vol. 23, No. 4.
- Pantsov, A Steven L, (2015), *Deng Xiaoping: A Revolutionary Life*, Oxford University Press.
- Schram, S, Zedong M, (1969), *The Political Thought of Mao Tse-tung*, New York: Prager.
- Shambaugh, D, (1993), *Deng Xiaoping: The Politician*, *The China Quarterly*, No 153, September.
- Tse-Tung, M, Zedong M, (1961), *On Guerrilla Warfare*, University of Illinois Press.
- Vogel, E, (2011), *Deng Xiaoping and the Transformation of China*, Vol, 10, Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University Press.
- Wang, S, (1987), *Mao Zedong Thought and Chines Cultural Tradition*, XiaMen: Xiamen University Press.
- Womack, B, (1982), *The Foundations of Mao Zedong 's Political Thought 1917-1936*, Honolulu: The University Press of Hawaii.
- Yang, C, (1991), *The History of Mao Zedong Thought*, Chengdu, China: Sichuan People's Press.

- Zedong, M, (1957), "On the Correct Handling of Contradictions among the People", Selected Works, Vol. 5. Pergamum.

